

## نبرد گستهتم بالهاک و فرشید ورد (۱)

گستهتم پسر نوزر شاه و برادر طوس سپهبد معروف ایران یکی از سرداران عالیمقام و پهلوانان بنام است که داوطلبانه عازم نبرد لهاک و فرشید ورد میشود ولی پیش از آنکه بتفصیل و تشریح این جنگ پردازیم نخست لازم میدانیم نکات نظامی و نتایج اخلاقی این نبرد را معلوم ساخته و مورد بحث و دقت قرار دهیم:

۱ - فداکاری در راه میهن و مقابله با دشمن: که از کوچکترین

افراد سپاه ایران گرفته تا یکتفر از افسران ارشد و اسپهبدان بزرگ چون گستهتم که گودرز سپهسالار و فرمانده کل قوای ایران در موقع حرکت بجنگ ایران او را بجانشینی خود برمیگزینند نه تنها داوطلبانه جنگ را با آغوش باز استقبال میکنند بلکه نرفتن بمیدان جنگ و بی بهره ماندن از پیکار را یکنوع ننگ و عار میدانستند و در این راه بجهدی پافشاری و پایداری میکردند و بقدری ایستادگی و از خود گذشتگی نشان میدادند که واقعاً مایهٔ اعجاب و شگفتی است زیرا امروزه در جنگها گاهی پیش میآید که فرمانده از افراد سپاه برای انجام پارهٔ مأموریتهای خطیر داوطلب میخواهد که در راه وطن فداکاری کنند و جان خود را بخطر بیاورد و معمولاً داوطلبان این قبیل مبارزه ها سربازان یا افسران جزء میشوند و کمتر دیده شده است که خود فرمانده کل یا جانشین او بیکه و تنها عازم اینگونه مأموریتها گردند ولی در این رزم و وقتی که گودرز برای نابود کردن این دوسردار فراری تورانی از سپاه ایران داوطلب میخواهد فوراً گستهتم که جانشین و معاون او بوده پیش قدم میشود و چنین میگوید: «شما هنگامی که بجنگ پیران میشتافتید (۲) سراپرده و خیمه و خرگاه و فرماندهی

(۱) لهاک بروزن ضحاک و فرشید ورد بروزن جمشید مردد و برادر پیران و سه سپهسالار فرمانده

کل قوای توران که در جنگ یازده رخ بدست گودرز بقتل رسید.

(۲) مقصود جنگ یازده رخ است که شرح آن در شماره ۴ مجله گذشت

سپاه را بمن واگذار کردید و من بواسطه توقف در محل و مراقبت سپاه نتوانستم شخصاً در آن جنگ شرکت جویم و از اینرو تمام دلیران و نام آوران در جنگاوری نامجوئی کردند و من از جنگ بی بهره و نصیب ماندم پس حال تقاضا دارم که لااقل نبرد این دو نفر را بمن واگذارید....

بسالار گفت ای سزاوار گاه (۱) چورفتی بآورد (۲) توران سپاه  
سپردی مرا کوس و پرده سرای به پیش سپه بدر بیودن بیای  
دلیران همه نام جستند و ننگ مرا بهره نامند بهنگام جنگ  
کنون من باین کار نام آورم شویشان یکایک بدام آورم  
بخندید گودرز و زوشاد گشت رخس تازه شد وز غم آزاد گشت  
بدو گفت نیک اخترى تو زهور (۳) که شیرى و نخجیر (۴) تو نره گور  
برو کافریننده یار تو باد چولهك سیصد شكار تو باد

۲ - تهور و رشادت دلیران ایرانی: که سیمبیدی چون گستهتم تک و تنها در بیابان مخوف و پرخطر عازم نبرد دو تن از پهلوانترین سرداران نامی ترك میشود و بحدی در این داوطلبی تهور و بیباکی بخرج میدهد که تمام سپاه ایران متفق علیه بر اقدام متهورانه و مأموریت خطرناک او تأسف میخورند چه همه معتقد بودند که گستهتم نخواهد توانست از عهده مبارزه این دو پهلوان تورانی برآید و عاقبت بدی را برای او پیش بینی میکردند:

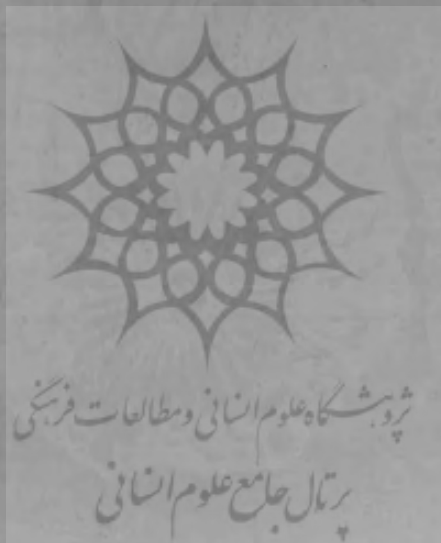
پهوشید گستهتم درع (۵) و تیرد گاه علوم انسانی و گردان (۶) گزایدید پدرود (۷) کرد  
برو نتافت از لشگر خویش و رفت بچنگ دو ترك سرافراز تفت (۸)  
همیگفت لشگر همه سر بسر که گستهتم را زین بد آید بسر

۳ - انتظام طلایه داران ایرانی: طلایه داران و نگهبانان ایرانی بقدری در حفاظت و نگاهداری راهها دقت و مراقبت میکردند که حتی در بیراهه و بیابان هم مستحفظ گماشته بودند چنانکه وقتی لهاك و فرشیدورد باده تن از

۱- گاه- تخت ۲ آورد- جنگ ۳ هور - خورشید و بغت و اقبال در این بیت معنی اخیر مقصود است

۴ نخجیر - شکاره درع - زره، خفتان ۶ گردان - پهلوانان ۷ پدرود یا پدرود - وداع و تودیع

۸ - تفت - گرم و سرب و مخفف تافتن



مکتب و با کمال که در هر عصر و در هر مملکت و در هر دولت  
تجدید آن چنانکه در هر عصر و در هر مملکت و در هر دولت  
تجدید آن چنانکه در هر عصر و در هر مملکت و در هر دولت

انتظار ما از این کار است که در این مکتب و با کمال که در هر عصر و در هر مملکت  
تجدید آن چنانکه در هر عصر و در هر مملکت و در هر دولت  
تجدید آن چنانکه در هر عصر و در هر مملکت و در هر دولت  
تجدید آن چنانکه در هر عصر و در هر مملکت و در هر دولت

سواران تورانی میخواستند از بیراهه و طریق بیابان خود را بتوران برسانند فوراً  
طلایه داران ایرانی جلو آنان را میگیرند و با دادن هشت نفر تلفات ده تن از ترکان  
فراری را بقتل میرسانند :

بدانست لَهاک و فرشید و رد	که شان نیست هنگام ننگ و نبرد
بیدرود کردن گرفتند ساز	بیابان گرفتند و راه دراز
درفشی گرفته بدست اندرون	پراز درددل دیدگان پرزخون
برفتند بانامورده سوار	دلیران و شایسته کارزار
بره برسواران ایران بدند	نگهبان راه دلیران بدند
برانگیختند اسب ترکان ز جای	طلایه بیفشرد برجای پای
از ایرانیان کشته شد هشت مرد	دلیران و شیران روز نبرد
ز ترکان جز آندو سرافراز گرد	زدست طلایه کسی جان نبرد

۴ - مراقبت و دیده بانی دائمی دیده بانان ایرانی : که بمجرد دیدن

کمترین چیزی فوراً مراتب را اطلاع میدادند چنانکه وقتی دیده بان فرار سواران  
تورانی و مبارزه آنان را با طلایه داران ایرانی می بیند بی درنگ مراتب را  
بفرمانده کل (گودرز) خبر میدهد :

پس از دیده که دیده بان کردغو (۱) که ای سر فرازان و گردان نو  
از این لشکر ترک ده ناله شنیدم از بیرونان تو وقت بی نامورده سوار  
چنان با طلایه بر آویختند که با خاک و خون اندر آمیختند  
تنی هشت کشتند از ایرانیان دو تن تیز رفتند بسته میان

۵ - مردانگی ایرانیان : بطور کلی ایرانی ها در جنگها همواره با خصم

مردانه رفتار کرده و هیچگاه از اصول مردی و مردانگی سرباز نمی زدند  
چنانکه در این نبرد وقتی که گیو به بیژن میگوید ما دو نفر ( یعنی خودش با  
بیژن هردو ) بیماری گسستم بجنگ لَهاک و فرشید و رد برویم بیژن سخت مانع  
شده و میگوید این برخلاف مردانگی است که سه نفر برای مبارزه با دو نفر  
سواری که از بیم جان فرار کرده اند بروند .

(۱) غو - بر وزن نویمنی خروش و آواز و نمره و مخفف ثوغا است

بدو گفت بیژن که این خود مباد که از نسامداران خسرو نژاد  
سه گردازی بییم خورده دو تور بتازیم پویان برین راه دور

۶ - تعاون و همکاری ایرانیان : حس تعاون و همبستگی ایرانیان باستان بقدری قوی بوده که بمجرد مشاهده وضع ناگواری برای یکتن از افراد سپاه فوراً در مقام معاونت و همکاری برمی آمدند چنانکه بیژن هنگامی که می بیند گسته‌م یکه و تنها در بیابان بی آب و علف عازم نبرد دوتن از سران تورانی شده است بنزد گودرز می آید و میگوید حرکت گسته‌م بجننگ لهاک و فرشیدورد که بمراتب از پیران و هومان دلاور ترند کاملاً دور از حزم و احتیاط بوده و ممکن است گزند و آسیبی بدو رسد لذا اجازه می‌خواهد که برای همکاری و اعانت بگسته‌م براه بیابان شود تا او را در جنگ یار و مددکار باشد و اتفاقاً حدس و پیش بینی بیژن درست در می آید چه هر چند گسته‌م چنانکه بعداً خواهد آمد بر آندو ظفر می یابد ولی خود از فرط جراحت مشرف بموت بوده و اگر حس تعاون و همکاری بیژن را بیماری او بر نیانگیزخته بود بطور قطع بهلاکت میرسید و اینمعنی از بیان گسته‌م در موقعی که در خاک و خون می غلتید بخوبی بر می آید :

به پیچید و غلتید بر تیره خاک	سراسر همه تن بشمشیر پاک
همی گفت کای کرد گاو جهان	بوانگیز از آن لشکر و دودمان
بدلسوزگی بیژن کیو را	و گرنه دلاور یکی نیو (۱) را
که تا مرده یازنده زینچاپگاه	گشاد مرهوا سوی ایران سپاه
بدان تابداوند که من جز بنام	نمردم بگیتی همین است کام

۷ - بودن پزشکان همراه سپاه و طرز مداوای مجروحان در ایران باستان :

الف : همانگونه که در جنگهای امروزی معمول است که پزشکان و جراحان همه جا همراه سپاه هستند در ایران قدیم نیز همین طریق بوده و حتی شاهنشاه ایران علاوه بر اطباء ایرانی از پزشکان دیگر کشورها نیز چون هندو روم و چین و توران و سایر اکناف جهان استخدام میکرد و در معیت سپاه

حرکت میداد که در موقع معالجه و مداوای بیماران و مجروحان بکار آیند چنانکه فردوسی در مورد معالجه گسته‌م میفرماید :

دریغ آمد او را سپهبد بمرگ      که سندان کین بدسرش زیر ترک

پزشکان که از هند و از روم و چین      چه از شهر توران چه ایران زمین

همه شان بگرد جهان بر گماشت      ز بهر چنین روزها شان بداشت

ب: در مورد امراض و جراحات خطرناک مشاوره طبی تشکیل میدادند و اطباء بر بالین بیمار می‌نشستند و مراقبت میکردند چنانکه شاه کیخسرو برای معالجه گسته‌م پزشکان داخلی و خارجی را که قبلاً اشاره کردیم بر بالین او میخواند که در بهبودی بکوشند.

ببالین گسته‌مشان بر نشاند      زهر گونه افسون بر او بر بخواند

ج: امروزه رسم است که شاه یا رئیس جمهور برای مجروحان و کشتگان جنگ دعا میخواند و نماز میکند در ایران باستان نیز این رویه کاملاً معمول بوده و حتی شاه برای افراد برجسته سپاه و افسران عالی رتبه چون گسته‌م شخصاً بنماز می‌ایستد و برای سلامتی وی با خدا راز و نیاز میکند :

وز آنجا بی‌آمد بجای نماز      بسی با جهان آفرین کرد راز

د: بستن مهره دعا و تعویذ بر بالین بیمار همانطور که اکنون در ایران معمول است در قدیم نیز مجری بوده چنانکه شاه کیخسرو مهره‌ئی را که بمیراث از هوشنگ و طهمورث و جمشید باو رسیده بود و همیشه بر بازوی راست خود بسته داشت وقتی که گسته‌م را بد آن حال می‌بیند از بازوی خود میگشاید و برای تقویت قلب و روح او بادست خود بر بازوی گسته‌م مینهد :

زهوشنگ و طهمورث و جمشید      یکی مهره بدخستگانرا امید

رسیده بمیراث نزدیک شاه      بمازوش بودی همه سال و ماه

چو مهر دلش گسته‌م را بخواست      گشاد آن گرانمایه از دست راست

ابر بازوی گسته‌م بر بست      بمالید بر خستگیمش دست

از آنجا که بیمار مخصوصاً مریض خطرناک علاوه بر مداوا و مواظبت کامل احتیاج مبرمی بتقویت روحی و قلبی دارد و شاه ایران با این اقدام خود که

شخصاً سردار مجروح دل‌داری میدهد و دست تملطف بر خستگی‌ها و جراحات او میکشد طوری وی را قوی‌دل می‌سازد که بعد از دو هفته از آنجراحات سخت شقامی یابد و از رنج و درد رها میشود :

دو هفته بر آمد بدان خسته مرد      به پیوست و برخواست از او رنج و درد

۷ - شاه پرستی ایرانیان : راجع بشاه پرستی ایرانیان بقدری دلیل و

شاهد در شاهنامه موجود است که ذکر همه آنها از حوصله اینمقاله بیرون است و فقط در اینمورد می‌گوئیم که وقتی بیژن بر باین گسستم میرسد و او را در حال احتضار و مشرف بموت می‌بیند شروع بگریه و زاری میکند بطوریکه گسستم از شیون بیژن بهوش می‌آید و روی باو کرده میگوید : چرا گریه میکنی و اینچنین خویشتن را تپاه می‌سازی هان غم و غصه بر خود راه مده چون رنج و درد تو برای من از مرگ بدتر و جانگناه تر است و بجای آه و ناله و فغان و ندبه بکوش که ترك ( کلاه خود ) مرا بر سر خسته و مجروح من بنهی و طوری کنی که مرا بمنزد شاه برسانی زیرا تنها آوزو و یگانه مقصدم اکنون اینست که خدا اینقدر بمن عمر و مهلت بدهد که چشمم بدیدار شاه روشن شود و بر خسار شاه بنگرم و آنگاه بمیرم چه پس از دیدن چهره پادشاه دیگر هیچ باکی از مرگ ندارم .

به بیژن چنین گفت گای نیگخواه      هکن خویشتن در بر من تپاه  
 مرا درد تو بدتر از مرگ من است      چشم من بر سر خسته بر ترك من  
 یکی چاره کن تا از اینجایگاه      توانی مرا برد نزدیک شاه  
 مرا باد چندان همی روزگار      که بینم یکی چهره شهریار  
 وزان پس چو مرگ آیدم باک نیست      که مارا نهالی بجز خاک نیست

و همین مسئله خود بهترین نمونه شاه پرستی ایرانیان است که تادم مرگ نیز بدیدار شاه دلخوش بودند چه شاه برای ملت ایران مخصوصاً ارتش آن بمنزله روح و روان و قلب و جان بوده و میباشد .